

مطالعات آینده بر اساس فلسفه افلاطون، کانت و نیچه؛ پساآینده‌پژوهی و جایگاه آینده‌پژوهی در ساختارهای سازمانی و سیاسی

عباس سلیمانی*

چکیده

موضوع پژوهش، محورهای سه‌گانه آینده‌پژوهی (ابعاد زمانی، اجزا و ارکان) است. در ابتدا بر مبنای «هرمنوتیک»، به تاریخ فلسفه غرب پرداخته می‌شود که در آن «حقیقت» سه مرحله را طی کرده است؛ حقیقت افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای. این سه، طیفی با دو کرانه مطلق و یک ناحیه میانی را تشکیل می‌دهند. در سه ناحیه آینده «ذهنی، بینی و عینی» و سه رویکرد «نظری، نظری-عملی و عملی» ماتریسی ۳*۳ شکل گرفته و چیش پانزده حوزه مطالعات آینده، که همگی به‌عنوان زیرمجموعه «آینده‌اندیشی» به شمار می‌آیند، سامان می‌یابند. هدف؛ معرفت‌شناسی حوزه‌های مطالعات آینده است. در ادامه، با تبیین ارتباط آینده‌اندیشی با مدیریت و رهبری، جایگاه آینده‌اندیشی در ساختارهای سازمانی و سیاسی تعیین می‌شود. دو نقش آینده‌اندیشی (حلقه مفقوده مدیریت و رهبری)؛ نقش همگرا ساز و نقش هم راستاساز است. جایگاه آینده‌اندیشی در ساختارهای سازمانی و سیاسی، ماورای مدیریت و قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه و قضاییه) و مادون رهبری است. درنهایت با تمایز «آینده آینده‌پژوهی» و «پساآینده‌پژوهی»؛ سیر روند برنامه‌ریزی، آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی طرح می‌شود. برنامه‌ریزی، ماهیتی مدیریتی و سیاسی؛ آینده‌پژوهی، ماهیتی اجتماعی و جامعه‌شناسی و پساآینده‌پژوهی، از ماهیتی حاکمیتی و سیاسی برخوردار است. هدف غایی آینده‌پژوهی، آینده آینده‌پژوهی (حلقه واسط مابین آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی) و پساآینده‌پژوهی به ترتیب عبارت است از ساختن جامعه آرمانی، جهانی ساختن آن و ساختن حکومت آرمانی جهانی.

واژگان کلیدی: آینده‌پژوهی، پساآینده‌پژوهی، ساختار سازمانی، ساختار سیاسی، رهبری، مدیریت.

* کارشناسی ارشد مهندسی صنایع دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) soleimani5555@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۴/۱۵

مقدمه

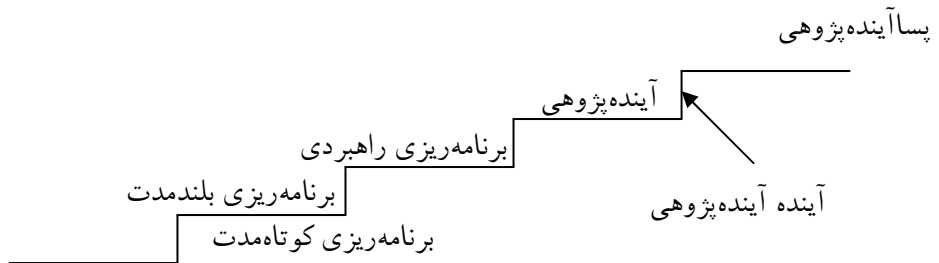
موضوع پژوهش، پرداختن به ابعاد زمانی (گذشته، حال و آینده)، اجزا (ریشه، تنه و سرشاخه‌های درخت آینده‌پژوهی) و ارکان (عقبه، جایگاه و افق) سه‌گانه آینده‌پژوهی است. آنچه به آن پرداخته می‌شود به نوعی «هرمنوتیک» یا همان «تأویل‌شناسی» (Hermeneutics) واژه‌ها و حوزه‌های مطالعات آینده است. منظور از «هرمنوتیک»، «چیستی معنا» به معنی «معناهای قابل برداشت از یک متن» است. در این راستا از «دور هرمنوتیکی» یا «دور تأویل شناختی» (Hermeneutic Circle) بهره گرفته می‌شود. مراد از آنچه تحت عنوان «آینده‌پژوهی» و «پساآینده‌پژوهی» مطرح می‌شود، «آینده‌اندیشی» و «پساآینده‌اندیشی» است. علت پرهیز در استفاده از اصطلاح «آینده‌اندیشی» و «پساآینده‌اندیشی»، مصطلح و معمول بودن تعبیر «آینده‌پژوهی» و نزدیکی بیشتر آن به ذهن برای انتقال مناسب‌تر مفهوم است. منظور از «آینده‌اندیشی»، همان متن تأویل شناختی و مصداق مفهوم «دور هرمنوتیکی» یا «دور تأویل شناختی» است که در ادامه به تفصیل شرح می‌شود.

مبدأ روش‌شناسی سنتی، اما به‌طور مستمر پالایش‌یافته تأویل، هدف قرار دادن دریافت معنای چیزهای منفرد است. رابطه بین اجزا با کل، هم ساختار درونی متن (یا چیزی متن مانند) و هم بافت کلی‌تر آن به نقاط کانونی تبدیل می‌شود، و منجر به «دور تأویل شناختی» یا «دور هرمنوتیکی» (Hermeneutic Circle) می‌شود که در آن معنای اجزا، معنای کل را مشخص می‌سازد و درعین حال معنای کل نیز معنای اجزا را مشخص می‌کند. (براون، ۱۳۸۲، ص ۴۲۶) «حقیقت» از افلاطون تا کانت و سپس نیچه، سه مرحله را طی کرده است. این سه، جریان سازان سیر «حقیقت» هستند. حقیقت به سه گونه افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای تبیین و منطبق با آن، طیفی با دو کرانه مطلق و یک ناحیه میانی، بینابینی و نسبی تشکیل می‌شود. در ادامه و در بحث دوم، به تبیین ارتباط آینده‌اندیشی با مدیریت و رهبری و نقش آن در این ارتباط پرداخته می‌شود و جایگاه آینده‌اندیشی در ساختارهای سازمانی و سیاسی تعیین می‌شود. بحث نهایی موضوع پژوهش، تبیین تفاوت و تمایز «آینده‌اندیشی» و «پساآینده‌پژوهی» است. دو شکل ذیل، روند سیر تناسب بین برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت، برنامه‌ریزی بلندمدت، برنامه‌ریزی راهبردی، آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی را نشان می‌دهد:

برنامه‌ریزی بلندمدت برنامه‌ریزی راهبردی آینده‌پژوهی پساآینده‌پژوهی

برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت برنامه‌ریزی بلندمدت برنامه‌ریزی راهبردی آینده‌پژوهی

شکل ۱. نسبت مراحل و مقاطع



شکل ۲. روند سیر مراحل و مقاطع

انتهای آینده‌پژوهی، ابتدای آینده‌پژوهی است. انتهای آینده‌پژوهی، ابتدای پساآینده‌پژوهی را نشان می‌دهد. آینده‌پژوهی، نقش حلقه رابط و واسطه مابین آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی را ایفا می‌کند. برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت، برنامه‌ریزی بلندمدت و برنامه‌ریزی راهبردی دارای ماهیتی مدیریتی و سیاسی هستند. آینده‌پژوهی، ماهیتی اجتماعی و جامعه‌شناسی دارد. پساآینده‌پژوهی، از ماهیتی حاکمیتی و سیاسی برخوردار است. به عبارت دقیق‌تر آینده‌پژوهی، مرکب از حوزه‌های فلسفی-جامعه‌شناسی-سیاسی، با اولویت‌بخشی به بُعد جامعه‌شناسی است. پساآینده‌پژوهی نیز ترکیبی از سه حوزه فلسفی-سیاسی-جامعه‌شناسی است، با این تفاوت که اولویت را به بُعد سیاسی می‌دهد. پساآینده‌پژوهی امری است که اکنون و در عصر معاصر جهان غرب در حال رقم خوردن است و به آن پرداخته می‌شود. علی‌رغم اینکه آینده‌پژوهی در دهه ۶۰ میلادی به‌عنوان علمی نوین قدم به عرصه مطالعات و پژوهش نهاد، حضور و تأثیر آن در جوامع دیگر با تأخیری حدوداً چهل‌ساله همراه شد و این موضوع در وضعیت فعلی و معاصر نیز صادق است. عدم رصد و دیده‌بانی جهانی به نحو متمرکز و نظام‌مند، به تکرار تجربه کردن مجدد این تأخیر خواهد انجامید و این رویداد و نتایج منفی آن، نسل و عصر آینده سایر جوامع را با فاصله زمانی، تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. این روند به معنای حفظ همیشگی فاصله زمانی جهان غرب از سایر جوامع است. اصرار بر این حفظ فاصله، همان تأخیر فازی است که برای سایر جوامع ملموس است و آن را تجربه می‌کنند.

ادبیات تحقیق و چهارچوب مفهومی

در ابتدا بر اساس یافته‌های پژوهش، مفاهیم اولیه مبانی نظری مرور خواهد شد. سپس با تحلیل موضوع پژوهش، پاسخ به مسائل مطرح شده تبیین می‌شود. چهارچوب مفهومی پژوهش مبتنی بر مبانی و مبادی فلسفی، ایفای نقش و دورنمای آینده‌پژوهی است.

مفروضات اصلی

دو مفروضه اصلی عبارت‌اند از:

۱. غرب‌گرایانه: خاستگاه اصیل و یکی از پیشران‌های اصلی مطالعات آینده‌قرائت معاصر، حوزه تمدنی غرب است.

۲. جامعه‌شناسی و سیاسی: به‌عنوان بُعد اصلی، وجهه و جنبه غالب مطالعات آینده است که نقشی محوری ایفا می‌کند.

چهارچوب نظری و روش کار

تعدد و تنوع حوزه‌های مطالعات آینده توسط صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان، به گونه‌های متعدد و متنوعی سازمان‌دهی شده و سامان‌یافته‌اند. تکرار مکرر نام‌های مشابه و متشابه اعم از آینده‌پژوهی، آینده‌شناسی، آینده‌پردازی، آینده‌پویی (پویش آینده)، آینده‌پایی (پایش آینده)، آینده‌پیمایی (پیمایش آینده)، آینده‌نگاری، آینده‌نگاری، آینده‌نگری، آینده‌ذهنی (هنجاری)، آینده‌بینی، آینده‌عینی (اکتشافی)، آینده‌گرایی، آینده‌گری و آینده‌محوری، منجر به نوعی سردرگمی شده و تصویری مبهم و غیرشفاف ایجاد می‌کند. مرزهای گنگ و سیال و تعاریف هم‌پوشان بر این ابهام می‌افزاید. حوزه‌های مطالعات آینده در قالب یک متن هرمنوتیک تحت عنوان آینده‌اندیشی، برای ارائه الگوی چینش و انتخاب ابزار کار آینده، تحلیل و تبیین می‌شود. ارتباط این مفهوم با مدیریت و رهبری و سوگیری کلی آن در چهارچوبی تئوریک و نظریه-محور تعیین می‌شود. چهارچوب نظری انتخابی، شامل سه مؤلفه و محور است: ابعاد زمانی (گذشته، حال و آینده)، اجزا (ریشه، تنه و سرشاخه‌های درخت آینده‌پژوهی) و ارکان (عقبه، جایگاه و افق) آینده‌پژوهی.

بیان مسئله

سه مسئله مدنظر عبارت‌اند از:

الف) چگونگی سازمان‌دهی و ساماندهی حوزه‌های متعدد و متنوع مطالعات آینده‌اندیشی، به‌نحوی که به تفکیک، مرزبندی و جدایش این حوزه‌ها منجر شود؟ پرسش از مبانی و مبادی تبیین چینش آن‌ها در چهارچوب، قالب و الگویی مشخص که به تمییز تمامی این حوزه‌های مطالعاتی منجر شود؟ در یک جمله مسئله اساسی، دسته‌بندی حوزه‌های مطالعات آینده است. هدف، ارائه الگوی انتخاب ابزار کار آینده به نحو مناسب و متناسب با نیاز، ضرورت و مسئله مدنظر است.

ب) جایگاه استقرار آینده‌اندیشی در ساختارهای سازمانی و سیاسی معمولاً به‌عنوان زیرمجموعه‌های معاونت پژوهشی، تحقیق و توسعه یا کمیسیون‌های پژوهشی جانمایی می‌شوند. حال مسئله این است که در جانمایی مذکور با توجه به عرصه و قدرت مانور آینده‌اندیشی؛ متناسب با قابلیت‌ها و رسالت این حوزه عمل شده است؟ در صورت پاسخ منفی، جایگاه واقعی آن کجا است؟ ارتباط و تعامل آینده‌اندیشی با مدیریت و رهبری، چگونه است؟ تعیین تعامل، نقش و جایگاه حوزه‌های مطالعات آینده در سازمان‌ها و بدنه حاکمیت پرسش اصلی است.

ج) افق آینده آینده‌پژوهی یا همان پساآینده‌پژوهی، دارای چه جهت‌گیری کلی است و رو به چه سمت و سویی دارد؟ اگر قرار باشد یک واژه به‌عنوان بُعد غالب پساآینده‌پژوهی، معادل‌یابی شود چه واژه‌ای این بُعد را تبیین می‌کند؟ پرسش بنیادین مدنظر، بنیان دورنمای آینده به‌طورکلی و کلان است.

پیشینه

طبق بررسی پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (sid)، پایگاه استنادی مقالات تخصصی کنفرانس‌ها و همایش‌های کشور (civilica) و غیره، به‌جز مواردی که ارتباط ضعیفی با موضوع دارند و در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود، پیشینه‌ای که مرتبط و متناسب با زمینه پژوهش باشد یافت نشد:

بررسی ارتباط احتمالی مفهوم فلسفی کل‌گرایی با فعالیت‌های آینده‌پژوهان است. انگیزه این مطالعه توجهی است که خود متفکران آینده‌پژوهی، به‌ویژه وندل بل - که می‌توان او را یکی از معتبرترین نویسندگانی دانست که به فلسفه آینده‌پژوهی پرداخته‌اند - به این موضوع داشته‌اند. برای این منظور ابتدا تلاش می‌نماییم که تعریفی دقیق و فلسفی برای مفهوم کل‌گرایی و انواع آن ارائه کنیم. سپس به مرور تحلیلی متن کتاب مبانی آینده‌پژوهی نوشته وندل بل می‌پردازیم. بخش پایانی این جستار نیز به این پرسش اختصاص دارد که آینده‌پژوهی کل‌گرا چگونه علمی می‌تواند باشد. در پایان نشان خواهیم داد که کل‌گرا بودن ضرورتاً مستلزم وجود یک بدنه نظری علمی در آینده‌پژوهی است. (شاهین، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹-۱۵۱) برای تحقق آرمان‌ها در نظام‌های اسلامی، باید از رویکردها و ابزارهای مناسب و مبتنی بر فرهنگ اسلامی در حوزه‌های علوم انسانی و به‌خصوص آینده‌پژوهی استفاده کرد تا باعث تحقق آرمان‌ها و اهداف فردی و اجتماعی شود؛ اگر از راه‌های دیگران برای تحقق اهداف و آرمان‌های خودمان استفاده کنیم، تضمینی برای تحقق آن‌ها وجود ندارد، زیرا ممکن است با روش‌های دیگران به هدف دیگران برسیم. فلسفه تاریخ اسلامی می‌گوید می‌توان از تجارب متراکم و انباشته گذشته، سنت و قانون کشف و استخراج کرد و برای شدن یا ساختن آنچه خدا از ما می‌خواهد یعنی عبودیت و جامعه اسلامی معنوی و مادی از قوانین اسلامی الهی و قوانینی که بشر تاکنون آن‌ها را تجربه کرده و قابلیت استفاده برای آینده را دارد استفاده کرد. رویکرد فلسفه تاریخ در آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری را می‌توان با ملاحظات، جامع هر دو رویکرد اکتشافی/ توصیفی و رویکرد

هنجاری/ تجویزی دانست. علم تاریخ علاوه بر اینکه قوانین کلی بودن برای فرد و جامعه را دارد، قابلیت کشف و استنتاج عقلی قوانین کلی شدن برای فرد و جامعه در آینده را نیز دارد و البته عبرت گرفتن از تاریخ و استنباط قانون و قاعده از آن، باید با دغدغه آینده باشد؛ نه صرفاً برای نقل و تحلیل آن برای دیگران؛ رویکرد فلسفی به تاریخ جامع‌ترین نوع نگاه به زمان در گذشته و آینده است. (مقیسه، ۱۳۹۲) کثرت تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های روش‌ها و تکنیک‌های آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری ضرورت سازمان‌دهی آن‌ها برای رسیدن به درک و شناخت مناسب‌تر را نشان می‌دهد برای سازمان‌دهی روش‌ها و تکنیک‌های آینده‌پژوهی تعدادی از آینده‌پژوهان صاحب‌نظر در حوزه روش‌شناسی الگوهایی ارائه کرده‌اند. در این مقاله انواع متفاوت الگوهای سازمان‌دهی روش‌ها و تکنیک‌های آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری معرفی خواهند شد. (مولایی، ۱۳۹۳) انسان در کالبد زمان همواره با تحولاتی مواجه بوده و تمایل خود را برای شناخت و واکاوی آن، جهت پیشرفت و جاودانگی خود در برابر چالش‌های روزمره و آینده ابراز کرده است. تعیین خط‌مشی هدفمند از طریق پیش‌بینی آینده در راستای تأمین منافع، از جمله عوامل شناخت آینده بشمار می‌آید. در این راستا در دهه ۶۰ میلادی، علمی نوین به-عنوان آینده‌پژوهی قدم به عرصه مطالعات و پژوهش نهاد. آینده‌پژوهی با بررسی قواعد و شواهد و تغییرات سریع، آشکار و نهانی که در زندگی انسان روی می‌نهد راهکارهای مدیریتی ارائه کرده و سیاستمداران را در فرصت شناسی و تصمیم‌گیری درست هدایت نماید. تأسیس آینده‌ای مطلوب و منطبق با ظرفیت‌ها، شرایط و موقعیت‌های مناسب از قابلیت‌های آینده‌پژوهی بشمار می‌آید. رویارویی با آینده، شناخت و بینش صحیح نسبت به آن، توانایی است که این علم در اختیار انسان قرار داده و تعیین‌کننده جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل و همچنین توسعه توان عملیاتی کشورها خواهد بود. شناخت این امر که آینده‌پژوهی چگونه می‌تواند فرصت‌های مناسب را برای مواجهه منطقی با علوم سیاسی را فراهم کرده و آینده‌ای مطلوب را همراه با شناسایی فرصت‌ها و چالش‌ها در اختیار نظریه‌پردازان و عوامل اجرایی نظام سیاسی قرار دهد، پرسش اصلی این مقاله است که با روشی توصیفی تحلیلی در پی پاسخگویی به آن هستیم. (عیوضی، ۱۳۹۱، ص ۶۹) این نوشته بر آن است که فرضیه‌ای را به اثبات رساند که در آن با کنار هم نهادن واقعیات موجود سیاسی بتوان چندین مورد محدود و محتمل را در آینده‌های دور و نزدیک پیش‌بینی کرد. به اثبات رساندن این پنداشته با کشف معرفت موجود نهان در این واقعیت امکان‌پذیر است. نهان شدن این معرفت را می‌توان ناشی از چیرگی جزم‌اندیشی اسکولاستیک در هستی‌شناسی دانست که به قطعیت آینده‌ای محتوم نظر دارد. این نوشته با محور شمردن حقیقت در این معرفت‌شناسی، در مراحل چندگانه بر مطلق یا نسبی بودن آن از دیدگاه مکاتب گوناگون تأکید و نتایج برآمده را بررسی می‌کند و از این رهگذر، بر چگونگی

برآمدن معرفت آینده‌پژوهی سیاسی برای پیشبرد سیاست در مسیر مطلوب برای کاستن از هزینه‌ها و نیز کم کردن آزمون و خطا، پای می‌فشارد. (ابراهیمی خوجین، ۱۳۹۱، ص ۲۳۴)

گذشته، جایگاه و پساآینده‌پژوهی

در ذیل به ابعاد زمانی (گذشته، حال و آینده)، اجزا (ریشه، تنه و سرشاخه‌های درخت آینده‌پژوهی) و ارکان (عقبه، جایگاه و افق) سه‌گانه آینده‌پژوهی پرداخته می‌شود.

۱. گذشته، ریشه‌ها و عقبه آینده‌پژوهی

از زمان تلاش علمی بشر برای فهم آینده، روش‌های گوناگون برای مطالعه آن مطرح شده است. با مرور سیر حقیقت در تاریخ فلسفه غرب، چهارچوب تمیز حوزه‌های مطالعات آینده‌اندیشی تعیین و تبیین می‌شود. هدف، ارائه الگویی برای انتخاب ابزار کار با آینده است.

۱-۱. سیر حقیقت در تاریخ فلسفه غرب

سیر مفهوم «حقیقت» در تاریخ فلسفه غرب، با افلاطون، آغاز و پس از کانت، به نیچه ختم می‌شود. افلاطون «کشف حقیقت» را شدنی و به نوعی رسالت انسان می‌دانست.

در دفتر هفتم «پولیتیا» ست که افلاطون تمثیل معروف غار را می‌آورد. در اینجا نیز سخن بر سر دو جهان است. جهان حس یا جهان درون غار و جهان معنا یا جهان بیرون غار. آدمیان به طبیعت، زندانیان غار، یعنی بسته و وابسته جهان حس‌اند. در این وضعیت، جز سایه نمی‌بینند و از این‌رو آنچه شناسایی می‌پندارند، جز پندار خطا نیست. برای رسیدن به شناسایی باید از سایه‌ها روی بگردانند و به اصل و بنیاد آن‌ها رو کنند؛ از تاریکی به درآیند و به سوی روشنایی گام بردارند. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵) این دیدگاه نسبت به حقیقت تا کانت همچنان ادامه داشت و از کانت به بعد دو رویداد رخداد. در رویداد اول، کانت «کشف و فهم مطلق» را امکان‌ناپذیر و محال دانست و جنبه و بُعد واژه «کشف» را از عبارت «کشف حقیقت» زیر سؤال برد، پایه‌هایش را سست کرد و درنهایت آن را فرو ریخت.

او نشان می‌دهد که شناسایی، بیش از آنکه یافته ما باشد، ساخته ماست و از این‌رو ساده‌انگاری است اگر آن را بازتاب و تصویر ساده موضوع‌ها بپنداریم. درست آن است که میان واقعیت به‌خودی‌خود، و نمود آن، تفاوت بگذاریم. آنچه ما می‌شناسیم همانا نمود است و نه ذات به‌خودی‌خود، زیرا چیزها تنها آنگاه شناخته می‌شوند که رنگ توانایی‌های شناسایی ما را به خود گرفته باشند. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴) رویداد دوم توسط نیچه رقم خورد. نیچه بر قسمت دوم عبارت «کشف حقیقت» متمرکز شد و با قبول اصل نتیجه کار کانت و استقبال از حاصل کار او، همان‌گونه که کانت «کشف» را زیر سؤال برده بود، نیچه «حقیقت» را زیر سؤال برد. نیچه ادعا کرد این چنین نیست که ایراد و عجز انسان در قسمت «کشف» باشد و اینکه کانت مدعی است، کشف و فهم مطلق از حقیقت امکان‌پذیر نیست، ریشه‌اش در «ذات کشف و فهم» نیست، بلکه ریشه‌اش در «ذات حقیقت» است. یعنی اصلاً «حقیقت مطلق» وجود ندارد،

نه اینکه کشف کردنی نیست. «حقیقت» چیزی از جنس «هستی» نیست، بلکه ماهیتاً از جنس «بایستی» و «خلق کردن و ساختن» است!

جهان حقایق را برانداخته‌ایم. اکنون دیگر چه جهانی برجای مانده است؟ جهان نموده‌ها و ظواهر؟... البته که نه! جهان نموده‌ها را نیز با جهان حقایق برانداخته‌ایم! نیچه دیگر کلمه «حقایق» را در گیومه نمی‌گذارد و نمی‌نویسد: «جهان «حقایق» را برانداخته‌ایم». او در پی ابطال «ایده» یا «مثال» افلاطونی است. از این پس دیگر نباید نه نمود و ظهوری وجود داشته باشد و نه بود و حقیقتی که در برابر نمود مسلم گرفته شود. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۸۹-۹۰) ما فقط به «شدن» یا «صیوروت»، معتقدیم. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۸۳) افلاطون، کانت، و نیچه سه نماد جریان ساز این مراحل هستند. همان‌طور که در ادامه عناوین حقیقت افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای طرح و شرح خواهد شد؛ چنین استنباط و برداشت می‌شود که افلاطون قائل به وجود حقیقت مطلق قابل‌کشف، یافتن و دستیابی بوده. کانت اعتقاد به وجود حقیقت مطلق اما غیرقابل‌کشف دارد که در آن حقیقت و استنباط از آن، ساخته و بافته شناسنده است. نیچه بر این نظر بود که حقیقت مطلق وجود ندارد و حقیقت چیزی جز ساخته و بافته شناسنده نیست.

۱-۲. سیر حقیقت و سیر پارادایم‌ها

آنچه در سیر حقیقت از کشف، فهم و دریافت تا ساخت، خلق و آفریدن طی می‌شود در سیر پارادایم‌ها نیز از اثبات‌گرایی تا ساخت‌گرایی تکرار می‌شود. پارادایم‌های رقیب در مطالعات سازمان و مدیریت (ایگن و دیگران، ۱۹۸۹): گوبا و لینکلن (۱۹۸۹) مدعی‌اند چهار پارادایم اصلی زیربنای فلسفی پژوهش‌های علوم اجتماعی را شکل می‌دهند. این چهار پارادایم عبارت‌اند از: اثبات‌گرایی، فرااثبات‌گرایی، نظریه انتقادی و ساخت‌گرایی. ... ارکان اصلی هر پارادایم یعنی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی را مورد بحث قرار می‌دهیم. (دانایی‌فر، ۱۳۹۱، ص ۱۱) با حرکت... از موضع رئالیسم طبیعی اثبات‌گرایی که محور بررسی آن پدیده (واقعیت) خارجی عینی است؛ ولی ادعا می‌کند که فقط به صورت اثبات‌گرایی که محور بررسی آن، واقعیت خارجی است، قابل‌درک است؛ به رئالیسم انتقادی فرا احتمالی و ناقص قابل‌درک است؛ به رئالیسم تاریخی نظریه انتقادی که فرض می‌کند واقعیت قابل‌درک، ساختارهای وضعی تاریخی آن را احاطه کرده‌اند و محدودکننده واقعیت هستند؛ به نسبی‌گرایی ساخت‌گرایی که واقعیات اجتماعی را متکثر، قابل‌درک و بعضاً متعارض فرض می‌کند که محصول ذهنیات انسان است اما ممکن است به موازاتی که آفرینندگان آن‌ها آگاه‌تر می‌شوند تغییر می‌کنند، حرکت می‌کنیم. (دانایی‌فر، ۱۳۹۱، ص ۲۰) روند پارادایم‌ها، تابع سیر حقیقت است که نسبتشان زیربنا و روبنا، ریشه و شاخه است.

۳-۱. حقیقت افلاطونی

افلاطون معتقد بود حقیقت مطلق وجود دارد و به‌طور مطلق قابل‌کشف، یافتن و دستیابی است.

برای آشنایی با متافیزیک افلاطون، باید مفهوم بنیادی فلسفه او یعنی «ایده» و نیز روش شناختن ایده یعنی «دیالکتیک» را بشناسیم. برای این کار نیز می‌توانیم از همان زمینه آشنا یعنی اندیشه هراکلیت و پارمنید، آغاز کنیم. چنانکه گفتیم، هراکلیتوس از شدن مدام، سخن می‌گفت و پارمنیدس بر آن بود که اندیشیدن همواره درباره چیزی است که هست. افلاطون بخشی از نظریه هر یک از دو فیلسوف را می‌پذیرد، به گفته او جهان دیده‌شدنی یعنی جهان جسمانی، دستخوش دگرگونی مدام است و درباره آن می‌توانیم بگوییم که هیچ‌گاه همان نیست که بود و از این‌رو همچنان است که هراکلیتوس وصف کرده بود، ولی از سوی دیگر، اگر همه چیز در گذر مدام باشد، شناسایی ناممکن خواهد بود. شناسایی، تنها آنگاه ممکن می‌شود که موضوع ثابتی در میان باشد. از این‌رو باید به آموزش پارمنیدس برگردیم که اندیشیدن درباره چیزی است که هست. افلاطون این باشند یا موضوع پاینده اندیشه را «ایده» می‌نامد. ایده برای افلاطون دربرگیرنده مفهوم‌های گوناگونی چون مفهوم کلی، معنا، حقیقت، ذات، صورت، جوهر، بودن، و بنیاد چیزهاست. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۴) نخستین بیان دقیق این نظریه را در کتاب «فدون» می‌بینیم. در این کتاب که سقراط را در زندان و در گفت‌وگو با شاگردان و دوستانش نشان می‌دهد، سقراط (= افلاطون) می‌کوشد تا نامیرندگی روان را ثابت کند. او از دو جهان سخن می‌گوید: جهان دیده‌شدنی یا جهان حسی؛ و جهان نادیدنی یا جهان معنوی. جهان دیده‌شدنی در گذر مدام است و از این‌رو با آنکه به حس درمی‌آید، ولی چون ناپایدار است، نشناختنی و نفهمیدنی است، ولی جهان معنوی یا جهان ایده‌ها که همیشه همان است، با آنکه به حس در نمی‌آید، ولی فهمیدنی و شناختنی است؛ و این از آن‌رو است که روان نیز معنوی و خویشاوند ایده‌هاست. روان که ذات شناسنده، و ایده‌ها که موضوع شناسایی‌اند؛ از یک گوهرند و شناسایی حقیقی در یگانگی آن‌ها یعنی یگانه شدن شناسنده و شناختنی (موضوع شناسایی) است. این تصویر در کتاب «پولیتیا» روشن‌تر می‌شود. در دفتر هفتم «پولیتیا» ست که افلاطون تمثیل معروف غار را می‌آورد. در اینجا نیز سخن بر سر دو جهان است. جهان حس یا جهان درون غار؛ و جهان معنا یا جهان بیرون غار. آدمیان، به طبیعت، زندانیان غار یعنی بسته و وابسته جهان حس‌اند. در این وضعیت، جز سایه نمی‌بینند و از این‌رو آنچه شناسایی می‌پندارند، جز پندار خطا نیست. برای رسیدن به شناسایی باید از سایه‌ها روی بگردانند و به اصل و بنیاد آن‌ها رو کنند؛ از تاریکی به در آیند و به سوی روشنایی گام بردارند. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵) فلسفه برای افلاطون همان دیالکتیک و ذات دیالکتیک همانا حرکت است... دیالکتیک که برای سقراط گفت‌وگویی بود برای برانگیختن اندیشیدن، برای افلاطون خود اندیشیدن؛ و آن‌گونه اندیشیدن است که به یاری آن، آدمی از قلمرو چیزهای دیده‌شدنی، جزئی،

گذرنده، و بسیار، فراتر رفته؛ به ایده یعنی حقیقت و معنی یگانه آن‌ها رو می‌کند. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸)

۴-۱. حقیقت کانتی

کانت قائل بر این بود که حقیقت مطلق وجود دارد اما به‌طور مطلق قابل‌کشف نیست و دسترسی به حقیقت و استنباط از آن، ساخته و بافته شناسنده است.

اندیشه بنیادی او این است که با آنکه تجربه حسی، زمینه شناسایی هست بنیاد آن نیست. یعنی با آنکه می‌توان گفت هر گونه شناسایی، با تجربه آغاز می‌شود؛ نمی‌توان گفت که همه شناسایی از تجربه می‌آید. اینکه ما از شناسایی‌های لازم و کلی برخورداریم، خود نشان آن است که شناسایی به‌جز تجربه، سرچشمه دیگری نیز دارد، زیرا تجربه هیچ‌گاه نمی‌تواند شناسایی لازم و کلی پدید آورد. از این‌رو است که کانت داده‌های حسی را ماده یا مایه شناسایی و آنچه را توانایی‌های شناسایی، به آن می‌افزایند، صورت شناسایی می‌شمارد و جست‌وجوی این صورت‌ها را که همانا بنیادهای شناسایی هستند، بررسی فرارونده (transcendental) می‌نامد. او با این بررسی نشان می‌دهد که شناسایی، بیش از آنکه یافته ما باشد، ساخته ماست و از این‌رو ساده‌انگاری است اگر آن را بازتاب و تصویر ساده موضوع‌ها بپنداریم. درست آن است که میان واقعیت به‌خودی‌خود، و نمود آن، تفاوت بگذاریم. آنچه ما می‌شناسیم همانا نمود است و نه ذات به‌خودی‌خود، زیرا چیزها تنها آنگاه شناخته می‌شوند که رنگ توانایی‌های شناسایی ما را به خود گرفته باشند. باین‌همه، نمود، نمود واقعیت است نه چیزی پنداری. نمود آن است که در نسبت میان شناسنده و واقعیت به‌خودی‌خود، نمایان می‌شود. از این‌رو چگونگی‌های آن، از یکسو وابسته به شناسنده است؛ و از سوی دیگر وابسته به موضوع شناسایی. ... آنچه کانت بر آن تأکید می‌کند بستگی «چگونگی» چیزها به شناسنده و نه «هستی» آن‌ها. خود او در رد ایدئالیسم برکلی، تأکید کرده و حتی گفته است که شک کردن به هستی چیزها، هیچ‌گاه به اندیشه او راه نیافته است. (نقیب‌زاده جلالی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۳-۲۰۴)

۵-۱. حقیقت نیچه‌ای

اعتقاد نیچه بر این بود که حقیقت مطلق وجود ندارد و حقیقت چیزی جز ساخته و بافته شناسنده نیست.

در طرحی اجمالی و کوتاه به نام «جهان حقایق چگونه سرانجام به قصه مبدل شد» و با عنوان فرعی «تاریخچه یک خطا»، نیچه تاریخ مکتب افلاطون را در شش مرحله بیان می‌کند (غروب، سه):

۱. جهان حقایق برای مرد فرزانه و پارسا و پاک‌دامن دست‌یافتنی است، بدین معنا که او در آن زندگی می‌کند و خود، عین آن جهان و با آن یکی است. (این کهن‌ترین تعبیر نسبتاً هوشمندانه و ساده و قانع‌کننده از «مثال» است و بیان این قضیه (منتها با الفاظی دیگر) که «من، یعنی افلاطون، خود، عین حقیقتم»...)

۲. جهان حقایق اکنون دیگر دست‌نیافتنی است، ولی به مرد فرزانه و پارسا و پاک‌دامن (یعنی «گناهکار تائب») وعده آن داده می‌شود. («مثال» یا ایده [افلاطونی] پیشرفت کرده است: ظریف‌تر و فریبنده‌تر و گیراتر، ولی ناگرفتنی‌تر شده است: مؤنث شده است، مسیحی شده است)...

۳. جهان حقایق دیگر نه دست‌نیافتنی است و نه اثبات شدنی و وعده دادنی، اما صرف اندیشه آن تسلی می‌دهد و ایجاد تکلیف می‌کند و امر است. (این در اساس باز همان آفتاب همیشگی است، منتها این بار از پشت مه شکاکیت دیده می‌شود؛ «مثال» اکنون والا و پریده‌رنگ و شمالی و «گونینگسبرگی» شده است)...

۴. آیا جهان حقایق دست‌نیافتنی است؟ به‌هرحال، دست نیافته است و چون دست نیافته است، ناشناخته است. بنابراین، تسلی‌دهنده و رستگارکننده و موجد تکلیف نیست، زیرا چیز ناشناخته چه تکلیفی ممکن است بر دوش ما بگذارد؟ (گرگ و میش سحرگاهی. نخستین خمیازه عقل و بانگ خروس پوزیتیویسم)...

۵. جهان «حقایق» اکنون دیگر ایده‌ای است که دیگر به هیچ کار نمی‌آید و حتی بنیادی برای ایجاد تکلیف فراهم نمی‌کند: ایده‌ای بی‌فایده و زائد و بنابراین، باطل و مردود. بگذارید آن را براندازیم! (روز روشن؛ چاشت؛ بازگشت عقل سلیم و چهره گشادگی و شادابی؛ سرخ شدن افلاطون از شرم؛ غوغای شیطانی همه جان‌های آزاده)...

۶. جهان حقایق را برانداخته‌ایم. اکنون دیگر چه جهانی برجای مانده است؟ جهان نمودها و ظواهر؟... البته که نه! جهان نمودها را نیز با جهان حقایق برانداخته‌ایم! (نیم‌روز؛ لحظه کوتاه‌ترین سایه‌ها؛ پایان بزرگ‌ترین خطاها؛ نقطه اوج انسانیت؛ INCIPIT ZARATHUSTRA [زرتشت [سخن] آغاز می‌کند]). نیچه دیگر کلمه «حقایق» را در گیومه نمی‌گذارد و نمی‌نویسد: «جهان «حقایق» را برانداخته‌ایم.» در پی ابطال «ایده» یا «مثال» افلاطونی، باید نوبت فروریختن سراسر مصطلحات اهل ثنویت دینی و مابعدالطبیعی فرابرسد: از این پس، دیگر نباید نه نمود و ظهوری وجود داشته باشد و نه بود و حقیقتی که در برابر نمود مسلم گرفته شود. (به همین وجه، نیچه در فراسوی نیک و بد (۱۸۸۶) نیز کمر به ابطال و رد مفهوم «خیر» می‌بندد که در تقابل با «شر» پیدا شده است.) در این بلندترین نقطه تاریخ بشر که تقابل میان محسوس و فوق محسوس برافتاده است، زرتشت وارد می‌شود و همراه او دوران شهریاری «آبرمرد» آغاز می‌شود. عشق آبرمرد به خاک و زمینیان، به همه چیز ارزش و اعتبار خواهد بخشید. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۸۳-۹۰) اخلاق ایدئالیستی حاکم بر کسب معرفت که امروز به دست دانشمندان ما افتاده است، باید معکوس شود. بحث نیچه این است که انسان باید مخدوم حقیقت و معرفت باشد، نه خادم آن‌ها. آنچه قید و شرطی در آن روا نیست و مقام مطلق دارد، «حیات» است و وجود شخصی کسانی که مقتضیات آن را رعایت می‌کنند، نه

معرفت و کسب معرفت. معرفت و دانش را انسان درست می‌کند و انسان به تباهی می‌کشانند. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳) پس علم و طلب معرفت، اموری بی‌قید و شرط و «مطلق» نیستند. اگر به پیشبرد آرمان «حیات» یاری دهند، موردپسند و تصویب‌اند - اگر به قلمرو آن تجاوز کنند، مذموم و نکوهیده‌اند - ولی نه به این جهت که راهی به سوی حقیقت می‌گشایند، بلکه به این دلیل که به پندار بزرگی که موجب بهی و انبساط حیات است و «حقیقت» خوانده می‌شود، راه می‌برند. (ظاهراً تنها آقای به تمام معنایی که در انجیل‌ها نامی از او برده می‌شود، پیلاتس است (دجال، پاره ۴۶))، ولی به فرض هم که حقایقی باشند که حیات را نابود کنند، این نیز بخشی از نظم و اعتدال جهانی است - البته جهان «صیروت» یا «شدن»، نه جهان «وجود» یا «بودن» - که به موجب آن، اراده بزرگ‌تر و نیرومندتر به بهای نابودی اراده کوچک‌تر و ضعیف‌تر زندگی می‌کند و بسط می‌یابد. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۱۰۷-۱۰۸) نیچه در آغاز نوشته بعدی خود، انسانی، زیاد انسانی (۱۸۷۸)، با روحیه‌ای شروع به انتقاد می‌کند که ما را به یاد مارکس می‌اندازد. می‌نویسد: نداشتن شعور تاریخی، نقص موروثی همه فیلسوفان است... بسیاری از ایشان خودبه‌خود آدمی را همان‌گونه که در قالب فلان مذهب یا حتی فلان رویدادهای سیاسی به‌تازگی شکل گرفته است، می‌پذیرند و لحاظ می‌کنند... غافل از اینکه هر چه [وجود دارد، آن‌گونه که اکنون هست] شده است؛ نه هیچ واقعیت جاویدی وجود دارد و نه هیچ حقیقت ابدی. بنابراین آنچه از این‌پس بدان نیازمندیم، تفکر فلسفی از نظرگاه تاریخی توأم با فضیلت فروتنی است. هم‌زمان، نیچه در یادداشتی چنین می‌نویسد: آنچه ما را از کانت و همان‌گونه از افلاطون و لایب‌نیتس جدا می‌کند این است که ما فقط به «شدن» یا «صیروت»، معتقدیم: در مسائل فکری نیز همین‌طور؛ وجهه نظر ما سراپا و یکسره تاریخی است... طرز تفکر هراکلیتوس و امپدوکلس بار دیگر امروز زنده شده است. (استرن، ۱۳۷۳، ص ۸۲-۸۳)

۱-۶. حقیقت افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای

افلاطون قائل به وجود حقیقت مطلق بود که آن را مطلقاً قابل‌کشف، یافتن و دستیابی می‌دانست. کانت، فهم شناسنده در شناسایی را از نوع خلق و ساختن می‌دانست، ولی به وجود داشتن حقیقت مطلق معتقد بود، که البته انسان را در دسترسی به آن عاجز می‌دانست. کانت بر این باور بود که حقیقت وجود دارد، ولی آنچه شناسنده آن، به‌عنوان حقیقت قلمداد می‌کند از نوع خلق کردنی و ساختنی است و نه کشف کردنی. در این جنبه، نیچه با کانت همراه و هم‌عقیده است، ولی نیچه پا را فراتر نهاده، حقیقت بیرونی را انکار و تمام حقیقت تام را از نوع ساختنی و خلق کردنی می‌داند. این تفاوت کانت و نیچه است و وجه اشتراکشان در خلق کردنی و ساختنی دانستن حقیقت است. حقیقت نیچه‌ای از نوع لباسی است که آن را طبق سائز و اندازه خویش می‌دوزند، می‌بافند و تنگ و گشاد می‌کنند؛ درواقع، حقیقت را با خود پرو می‌کنند. در این نوع حقیقت، که ساختنی و نه کشف کردنی است، حقیقت متناسب، منطبق و مطابق با خویشتن سائز می‌شود. در حقیقت افلاطونی، خویشتن، طبق سائز و اندازه حقیقت، فربه و لاغر

می‌شود و خویشتن با حقیقت پرو می‌شود. در این نوع حقیقت که کشف کردنی است و نه ساختنی، خویشتن متناسب، مطابق و منطبق با حقیقت سائز می‌شود. به‌عنوان شاهد می‌توان به دیدگاه‌های «پیر واک» اشاره کرد که رگه‌هایی از حقیقت خلق کردنی و ساختنی یا همان حقیقت نیچه‌ای در آن وجود دارد.

واک که به‌عنوان پدر و بنیان‌گذار برنامه‌ریزی سناریویی شرکتی محسوب می‌شود، ریشه‌های تاریخی بسیاری از کارشناسان سناریو امروزی هستند. (شارپ، ۱۳۸۹، ص ۴۰) دانستن و دیدن: با تعمق عمیق‌تر در روش کار واک درمی‌یابیم که تمرکز وی بر الگوهای ذهنی و ادراک، پویایی جالبی به برنامه‌ریزی سناریویی می‌بخشد. یکی از اهداف برنامه‌ریزی سناریویی، آن‌گونه که واک شرح می‌دهد، «تحلیل صحیح واقعیت» (واک، 1984a) و «دیدن پدیده‌ها به صورت واقعی» (واک، ۱۹۹۳) است. در مورد واقعیت از طریق نیروهای پیشران یا الگوهای ساختاری که فرد باید به مشاهده، رازگشایی یا کشف آن پردازد، فکر می‌شود. اگر فردی بتواند با ذهن مطلوب و ابزارهای تحلیلی درست به جهان بنگرد، می‌تواند نیروهای پیشران را به صورت دقیق شرح دهد. در این مفهوم، جهان ترکیبی از نیروهای پیشران، قطعیت‌ها و عدم قطعیت‌هایی است که با وجود توانایی ما در درک آن، وجود دارند. این دیدگاه به واقع‌گرایی مدیون است. هم‌زمان، روش کار پیر واک به الگوهای ذهنی اولویت می‌بخشد یعنی دورنماهای داخلی که ادراک را فرمول‌بندی می‌کنند. در اینجا پی می‌بریم که دانش امری پویا، متغیر و وابسته به مرزهای فضا، زمان و دورنما است. دنیای عینی، خارج از ادراک یا تعبیر خارجی وجود ندارد. سپس دنیاها از طریق درک پدیده‌های خاص از مسیر فرایند انتخاب که از جانب مفاهیم تاریخی، باورها، بافتارهای خاص و الگوهای ذهنی اطلاعات کسب می‌کنند، ساخته می‌شوند. تعامل با جهان موجب کسب اطلاع می‌شود هرچند این تعامل با روش‌های ذهنی صورت بگیرد. این چهارچوب به رویکرد ساخت‌گرا شباهت بیشتر دارد و به این امر اذعان دارد که دانستن همواره ناقص خواهد بود و بر اثر دورنما و دید محدود خنثی می‌شود. با هدایت الگوهای ذهنی، صحیح یا نادرست، دانستن تعبیر جهان و نتیجه ساخت‌ها، نظم‌بخشی‌ها و وزن‌دهی‌ها است. برنامه‌ریزی سناریویی توسط رؤیایپردازان حرفه‌ای به شهرت رسیده و عناصر منطقی و خاص را در بر گرفته است. تمرکز واک بر روی ادراک و دانستن واقعیت، تلفیق جالبی از معرفت‌شناسی‌ها یا به‌عبارت‌دیگر روش دانستن و کسب اطلاع است که دارای دو معنای متمایز است که در آن مرزهای بین این دو آشکار و شفاف نیستند. روش کار واک به متوازن‌سازی مبهم دو درک به‌ظاهر متناقض از جهان می‌پردازد. جهان پدیده‌ای است که باید از منظر ذهنی و فردی در مقابل نقشه‌ها و از منظر عینی در مقابل نیروها آن را درک کرد. هر دو عنصر بسیار مهم هستند و به تمرکز واک بر درک مدیریتی و مسئله ترغیب مدیران به روبه‌رو شدن با واقعیت‌های جدید ارتباط دارند. توازن موجود بین دانستن و دیدن، ویژگی برجسته روش کار

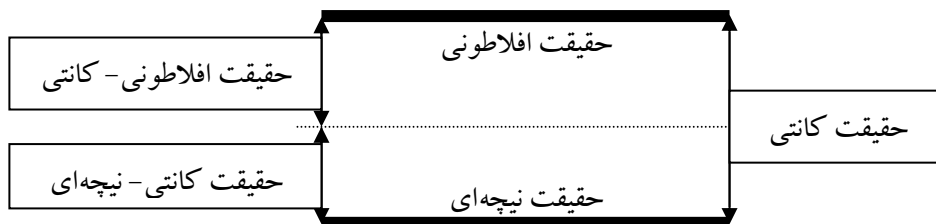
پیر واک و چهارچوبی برای طرح پرسش در مورد ارتباط مدرن است. واک یک کارشناس متفکر است که به ترکیب فرایندهای بسیار منطقی کشف با حوزه‌های به هم مرتبط تحقیق در یک ترکیب فکورانه پرداخته است. روش کار واک، از یک منظر دیدگاهی ساخت‌گرا از نقشه‌ها، ادراک و تعبیر - رؤیاپردازی است و از طرف دیگر، نیروها، قطعیت‌ها، الگوها و واقعیتی شناخته‌شده - کار حرفه‌ای است. دیدن و دانستن عناصر دوگانه را همچون جدول ۱ نشان می‌دهند. (شارپ، ۱۳۸۹، ۵۸-۵۹)

دانشتن	دیدن
نیروها	نقشه‌ها
محتوا	فرایند
عینی	ذهنی
اثبات‌گرا	ساخت‌گرا
واقعیت‌ها	ادراک‌ها
خارجی - «فضای خارج»	داخلی - «فضای داخل»
علم	هنر
واقعیت‌ها	افسانه‌ها
بسته	باز

جدول ۱. دوگانگی‌های دیدن و دانستن (شارپ، ۱۳۸۹، ص ۵۸)

۷-۱. طیف حقیقت

مبانی و مبادی فلسفی معرفت‌شناسی حوزه شناخت با دو کرانه مطلق، طیفی در سه ناحیه شامل حقیقت «افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای» را شکل می‌دهند. معرفت‌شناسی افلاطونی (شناختنی) و نیچه‌ای (ساختنی) دو سر مطلق طیف هستند، در بین این دو، معرفت‌شناسی «ترکیبی نسبی» یا همان معرفت‌شناسی کانتی است. میزان برخورداری معرفت‌شناسی «ترکیبی نسبی» از معرفت‌شناسی «شناختی» و «ساختی» بسته به این است که بین این دو سر مطلق، کجای طیف قرار گرفته باشد. شکل زیر طیف مذکور را نشان می‌دهد:



۱-۸. ارتباط حوزه‌های مطالعات آینده و انواع حقیقت

با توجه به کرانه‌های طیف حقیقت، می‌توان دو کرانه افلاطونی و نیچه‌ای را به ترتیب از جنس عینی (Objective) و ذهنی (Subjective) دانست. این دسته‌بندی با دو نوع آینده‌پژوهی اکتشافی (Exploratory) و هنجاری (Normative) قابل تطبیق است. بُعد عینی حقیقت (Objective Truth) و جنبه اکتشافی آینده (Exploratory Future) هر دو از جنس «هستی و نیستی‌اند». همان‌گونه که بُعد ذهنی حقیقت (Subjective Truth) و جنبه هنجاری آینده (Normative Future) از ماهیتی «بایستی و نبایستی» برخوردارند. این دو، یعنی «هستی و نیستی» و «بایستی و نبایستی»، نقش حلقه اشتراک و اتصال را در این زمینه ایفا می‌کنند. به این ترتیب، ارتباط حوزه‌های مطالعات آینده و سیر حقیقت تبیین می‌شود.

۱-۹. چینش حوزه‌های مطالعات آینده در طیف حقیقت

متأثر از مبانی و مبادی فلسفی معرفت‌شناسی حوزه شناخت، که طیفی متشکل از حقیقت «افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای» را در سه ناحیه شکل می‌دهند، حوزه مطالعات آینده نیز در سه ناحیه آینده «ذهنی، بینی و عینی» دنبال می‌شود. «آینده عینی و ذهنی» مولود، محصول و فرزند نگرش افلاطونی و نیچه‌ای به حقیقت هستند؛ و «آینده بینی»، محدوده مبانی و حدود نسبی (عینی-ذهنی) بین این دو سر مطلق طیف است. جهت تبیین این سه ناحیه و در مقام مقایسه، می‌توان با مثال، مطلب را به ذهن نزدیک کرد. «آینده عینی» شبیه هدایت خودرو و قطار بر جاده و ریل است، که در آن‌ها مسیر، «کشف» و «شناسایی» می‌شود. «آینده ذهنی» شبیه هدایت کشتی و هواپیما در دریا و آسمان است، که در آن‌ها مسیر، «ساخته» و «خلق» می‌شود. تشابه و اشتراک این دو مثال، در هدایت، و افتراق و تمایزشان در نوع مسیر است، که در یکی، «شناختنی و کشف کردنی» و در دیگری «ساختنی و خلق کردنی» است. بهترین مثال برای حالت «آینده بینی» به عنوان «ترکیبی نسبی و میانی» که بین این دو سر مطلق طیف قرار دارد، قایقرانی آب‌های خروشان است. در قایقرانی آب‌های خروشان، رود خروشان، مسیر کلی، اصلی و کلان را مشخص می‌کند که این مسیر، «شناختنی و کشف کردنی» بوده و به عبارتی همان جنبه و وجهه «آینده عینی» است. در عین حال این به معنی دست بسته بودن پاروزن قایق نیست. نقشی که پاروزن قایق در هدایت و جهت دادن به قایق در بستر و حرکت بین دو کران رود و حتی گاهی خلاف جریان خروشان رود ایفا می‌کند، تداعی‌کننده همان جنبه «آینده ذهنی» است که در آن مسیر، «ساختنی و خلق کردنی» است. بین این سه مثالی که به دو طرف مطلق طیف و محدوده «ترکیبی نسبی و میانی» بین این دو سر مطلق طیف اشاره می‌کند؛ مثال قایقرانی آب‌های خروشان، نسبت به دو مثال دیگر، به واقعیت دنیای بیرونی، و عرصه میدانی و عملیاتی بسیار نزدیک‌تر است. شرح زیر تبیین‌کننده این سه ناحیه است:

- آینده عینی (Objective Future): کشف، شناختن، دریافتن، استخراج، هست، شهود، الهام، بودن، پیش‌بینی، ایجاب، رصد، حکمت، لدنی، قلب، بیرونی، استهلال، احیا، ضرورت، اشراق، ظهور، تقدیر، پایش، پیرایش، زدود، پذیرش، شنود، یافتن، سمعی‌سازی، جبر، خودرو و قطار.

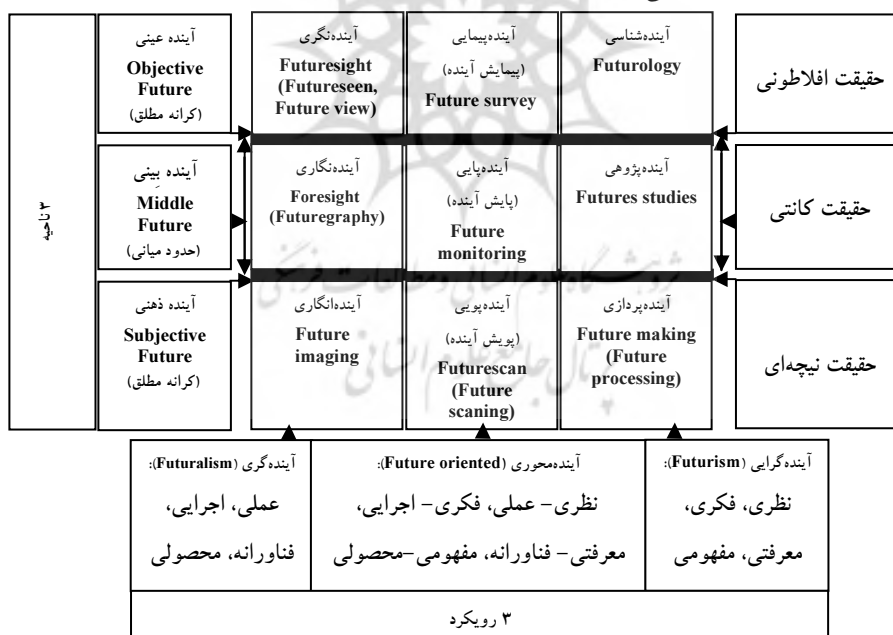
- آینده بینی (Middle Future): امر بین‌الامرین، قایقرانی آب‌های خروشان.

- آینده ذهنی (Subjective Future): خلق، ساختن، پرداختن، اختراع، بایست، ثبوت، استدلال، شدن، پیش‌چینی، ایجاد، طراحی، علم، اکتسابی، عقل، درونی، استعمال، ابداع، صیورت، منطق، اظهار، تفویض، زایش، آرایش، بروز، اعمال، گفت‌وگو، بافتن، بصری‌سازی، اختیار، هواپیما و کشتی.

«آینده عینی» و «آینده ذهنی»، به ترتیب با مفاهیم «دانستن» و «دیدن»، از دیدگاه پیر واک (جدول ۱)، قابل تطبیق، انطباق و ارتباط است. دو سر مطلق طیف، «آینده عینی و ذهنی»، به‌مثابه دو بال پرواز در عرصه حوزه‌های مطالعات آینده است.

۱-۱۰. طیف حوزه‌های مطالعات آینده و دسته‌بندی و چینش آن‌ها

سه ناحیه مذکور، به سه رویکرد «نظری، نظری-عملی و عملی» تفکیک‌شده و چینش حوزه‌های مطالعات آینده، در قالب نه خانه و درمجموع پانزده حوزه زیرمجموعه آینده‌اندیشی (Future thinking)، سامان می‌یابند:



شکل ۴. آینده‌اندیشی

ماتریس ۳*۳ فوق، همان متن تأویل شناختی و مصداق مفهوم «دور هرمنوتیکی» یا «دور تأویل شناختی» است. از مجموع اجزای این ماتریس می‌توان به مفهوم کل آینده‌اندیشی رسید. قرائت این مفهوم کل نیز به تبلور اجزای متن ماتریس می‌انجامد.

۲. حال، تنه و جایگاه آینده‌پژوهی

بین مدیریت و رهبری بایست تمایز قائل شد و ارتباط و تعامل آینده‌اندیشی با مدیریت و رهبری را تبیین کرد.

۲-۱. مدیریت

فایول... مدیریت را متجلی در فعالیت اداری بر اساس انجام وظایف برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، فرماندهی، هماهنگی و کنترل و پیش‌بینی می‌داند. (سیدجوادی، ۱۳۸۹، ۱۲۹) مدیریت فراگرد به‌کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی بر مبنای یک نظام ارزشی پذیرفته شده است که از طریق برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل عملیات برای دستیابی به اهداف تعیین‌شده، صورت می‌گیرد... . این تعریف، پنج نکته اساسی ذیل را که زیربنای مفاهیم کلی مدیریت در حوزه‌های نظریه‌پردازی و کاربرد هستند، در بر دارد:

۱. مدیریت یک فراگرد است.
۲. مدیریت بر هدایت تشکیلات انسانی دلالت دارد.
۳. مدیریت مؤثر مبتنی بر تصمیم‌گیری مناسب و دستیابی به نتایج مطلوب است.
۴. مدیریت کارا، متضمن تخصیص و مصرف مدبرانه منابع است.
۵. مدیریت بر فعالیت‌های هدف‌مدار تمرکز دارد. (کارلیسل، ۱۹۷۶، ص ۵)؛ (رضاییان، ۱۳۷۹، ص ۸)

مدیریت عبارت است از «انجام کار به وسیله دیگران برای تحقق اهداف مورد نظر». (رضاییان، ۱۳۷۹، ص ۴۲۳)

۲-۲. رهبری

رهبری از نظر لغوی یعنی رهیابی، رهگشایی و راهنمایی انسان‌ها و پیشگامی به سوی اهداف خاصی که در عمل از طریق نفوذ در دیگران و تغییر رفتار آن‌ها در جهت مورد نظر است. گروهی رهبری را... توانایی ترغیب دیگران به کوشش مشتاقانه جهت هدف‌های معین، می‌دانند. یا آن را عبارت از فعالیت‌هایی می‌دانند که مردم را برای تلاش مشتاقانه در جهت کسب اهداف گروهی، تحت تأثیر قرار می‌دهند. و برخی نیز به تحت تأثیر قرار دادن دیگران جهت کسب هدف مشترک، رهبری می‌گویند. (سیدجوادی، ۱۳۸۹، ص ۴۲۳) رهبری عبارت است از «اقدام برای ترغیب دیگران به تلاش مشتاقانه برای نیل به اهداف معین». (دیویس کیت، ۱۹۸۱، ص ۹۷) برخی نیز معتقدند که رهبری یعنی «فعالیت‌هایی که مردم را برای تلاش مشتاقانه در جهت تحقق اهداف گروهی، تحت تأثیر قرار می‌دهد». (تری، ۱۹۷۷، ص ۴۹۳) به عبارت دیگر، رهبری عبارت است از «تحت تأثیر قرار دادن دیگران برای کسب هدف مشترک». (کونتز و

دیگران، ۱۹۸۸، ص ۴۳۵) ... در رهبری سلسله‌مراتب مطرح نیست؛ ... در رهبری نوع سازمان مطرح نیست. (رضاییان، ۱۳۷۹، ص ۴۲۳-۴۲۴)

۲-۳. مدیریت و رهبری

گروهی، رهبری را بخشی از وظایف مدیریت می‌دانند و گروهی دیگر برای رهبری مفهوم وسیع‌تری نسبت به مدیریت قائل‌اند. ... سخن کوتاه اینکه اگر، رهبری نفوذ در دیگران جهت کسب هدف باشد، مدیریت، نفوذ در دیگران جهت کسب اهداف سازمانی است. در رهبری اهداف می‌تواند گوناگون باشد، ولی در مدیریت اهداف سازمانی اولویت دارد. ... در رهبری سلسله‌مراتب مطرح نیست و رهبر می‌تواند عضو سازمان نباشد. ... در این تعریف نوع سازمان اهمیت ندارد، بلکه در هر وضعیتی که در آن کسی سعی به تحت تأثیر قرار دادن رفتار افراد یا گروهی بکند، رهبری صورت گرفته است. ... با وجود تمام اختلافات مطرح‌شده بین رهبری و مدیریت، یک حلقه بسته یا ارتباط نزدیک بین آن‌ها وجود دارد. ... رهبری شامل مدیریت انجام امور با تجربه و مهارت کافی از طریق به کار بردن ارتباطات مؤثر، یکسان‌سازی زبان‌ها، اخلاقیات، دیدگاه‌ها و آیین و محیط فیزیکی است. (سیدجوادی، ۱۳۸۹، ص ۴۲۳-۴۲۴) در تفاوت مفهوم رهبری و مدیریت نیز گاهی گفته می‌شود که رهبری یعنی نفوذ در دیگران برای نیل به هدف، حال اگر این نفوذ برای نیل به اهداف سازمانی باشد، آن را مدیریت می‌نامند، زیرا برای مدیر، اهداف سازمانی اولویت دارد، درحالی‌که رهبر ممکن است هدف‌های متنوع و متعددی داشته باشد. (رضاییان، ۱۳۷۹، ص ۴۲۳) در یک جمله جامع و مانع می‌توان، مدیریت را رهبری عقل‌ها و رهبری را مدیریت قلب‌ها خواند.

۲-۴. آینده‌اندیشی؛ حلقه مفقوده مدیریت و رهبری

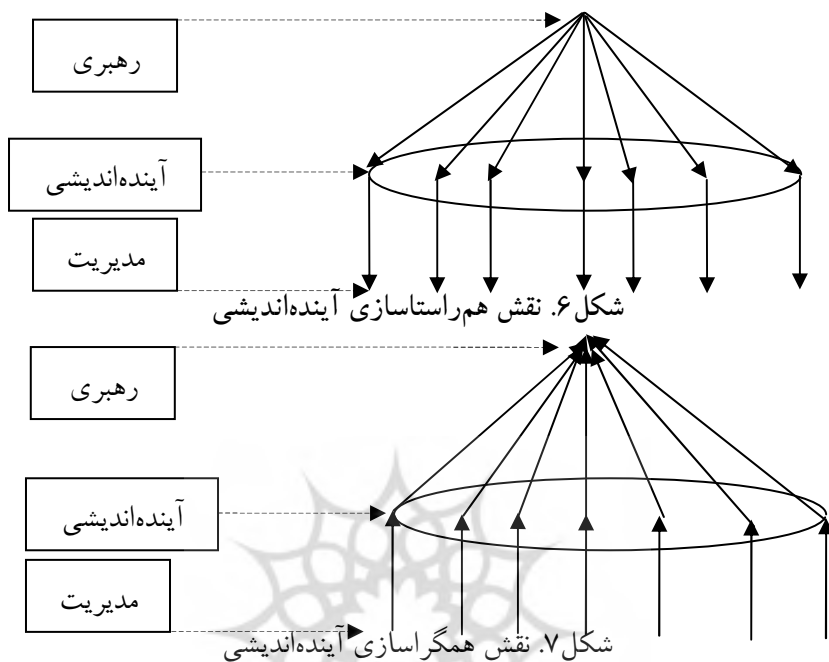
ارتباط مدیریت، رهبری و آینده‌اندیشی به شکل زیر است:



شکل ۵. آینده‌اندیشی، رهبری و مدیریت

نقش‌های سه‌گانه مدیریت، آینده‌اندیشی و رهبری در تمامی حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و کسب‌وکار قابل‌تعمیم است؛ در مدیریت اعم از کسب‌وکارها (مدیر)، در آینده‌اندیشی از قبیل تیم‌ها و باشگاه‌های ورزش‌های گروهی و جمعی، تئاتر، فیلم و هنرهای

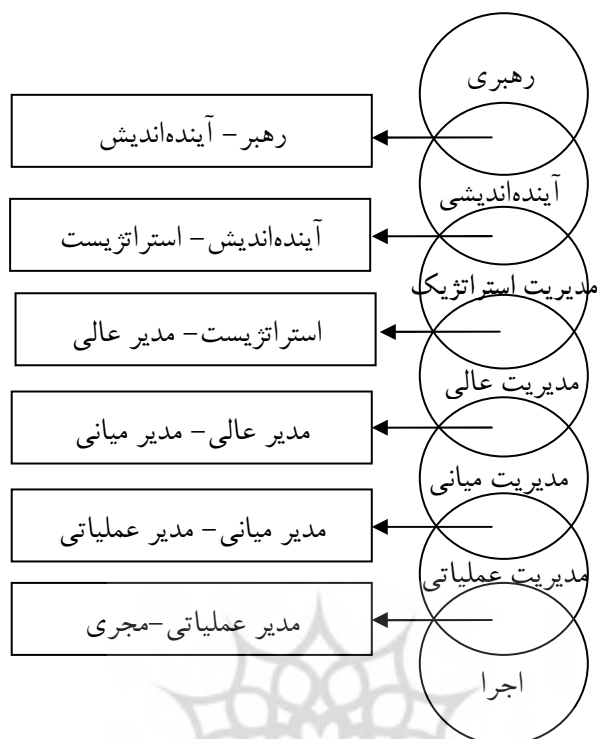
گروهی و جمعی (مربی/کارگردان) و در رهبری مانند سیاست (رهبر). آینده‌اندیشی در ارتباط رهبری و مدیریت، دارای دو نقش هم‌راستاساز و همگراساز است:



۲-۵. جایگاه آینده‌اندیشی

شکل زیر فاصله رهبری تا اجرا و ارتباطش با مدیریت را نشان می‌دهد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۸. آینده‌اندیشی، رهبری، مدیریت و اجرا

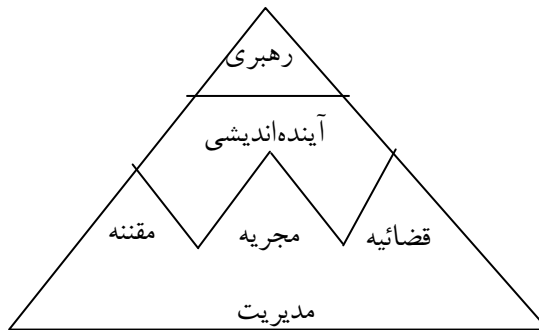
سیستم برنامه‌ریزی و خرده‌سیستم دیده‌بان، از ارکان آینده‌اندیشی است. جایگاه سازمانی برنامه‌ریزی و خرده‌سیستم دیده‌بان باید بر فراز سه قوه مقننه، مجریه، و قضاییه باشد. تا بتواند فارغ از جریانات روزمره ناشی از آهنگ تغییر قدرت سیاسی، به منافع ملی و خدمت به مردم ایران بیندیشد. (پورعزت، ۱۳۸۹، ص ۲۱۵) جایگاه آینده‌اندیشی، ماورای مدیریت و مادون رهبری است:



شکل ۹. جایگاه آینده‌اندیشی در ساختار سازمانی

این اصل مربوط به ساختار سازمانی کسب‌وکارها، شرکت‌ها، ساختار سیاسی حکومت‌ها و کشورها است. کسب‌وکارها و حکومت‌هایی که رهبری و مدیریت در آن‌ها از هم تفکیک شده و

جداگانه است، بهتر از کسب‌وکارها و حکومت‌هایی هستند که این دو نقش در یک نفر جمع و تجمیع شده است. این به معنی ارجحیت تفکیک رهبر و مدیرعامل در کسب‌وکارها و تفکیک رهبر و رئیس‌جمهور در حکومت‌هاست. در ساختار سیاسی حکومت‌ها، جایگاه آینده‌اندیشی ماورای سه قوه و مادون رهبری است:



شکل ۱۰. جایگاه آینده‌اندیشی در ساختار سیاسی

۳. آینده، سرشاخه‌ها و افق آینده‌پژوهی

۳-۱. آینده‌پژوهی

تعریف‌های متعددی در مورد آینده‌پژوهی وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: مطالعه نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل و مرجح و دیدگاه‌ها، جهان‌بینی‌ها و اسطوره‌های بنیادین هر آینده. (عنایت‌الله، ۱۳۹۴، ص ۷) آماده شدن برای امور غیرقابل پیش‌بینی. (بل، ۱۳۹۲، ص ۴) دانش و معرفت شکل بخشیدن به آینده به شیوه آگاهانه، عاملانه و پیش‌دستانه جهت پیشگیری از غافلگیری در قبال طوفان تغییرات. (پدرام، ۱۳۹۳، ص ۱۶) چگونگی مصاف با آینده‌های مبهم با حداقل دشواری و حداکثر سود. (پدرام، ۱۳۹۳، ص ۱۸) کلی‌ترین هدف آینده‌پژوهی، حفظ و بهبود سطح آزادی و رفاه بشر است که البته برخی آینده‌پژوهان، رفاه تمامی جانداران، گیاهان و زیست کره زمین را (نه تنها برای ارتقای سطح رفاه انسان‌ها، بلکه فراتر از آن، به خاطر خود آن جانداران) به این هدف افزوده‌اند. (بل، ۱۳۹۲، ص ۷۵) تبیین تمایز و تفاوت آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی بر این فرض استوار است که هدف غایی آینده‌پژوهی، ساختن جامعه آرمانی در نظر گرفته شود.

۳-۲. آینده‌پژوهی

آینده‌پژوهی، مولود و محصول تحقق هدف آینده‌پژوهی (ساختن جامعه آرمانی) بوده و در پی جهانی و فراگیرسازی این هدف (ساختن جامعه آرمانی) تحقق یافته است. پنج حوزه تکامل آینده‌پژوهی: از پیش‌نگری به یادگیری حین عمل برآوردی، از تقلیل‌گرایی به پیچیدگی، از رویکرد افقی و مسطح به تعمیق و رویکرد عمودی، از تجربه‌گرایی کوتاه‌مدت به تاریخ بلندمدت (روایت‌های بزرگ) و از توسعه و گسترش سناریو به آینده‌پژوهی اخلاقی.

(عنایت‌الله، ۱۳۹۴، ص ۱۶۱) آینده آینده‌پژوهی نقش بذر شگفتی‌ساز را ایفا می‌کند و شگفتی‌ساز، پسا‌آینده‌پژوهی است.

۳-۳. پسا‌آینده‌پژوهی

زمان در تصمیم‌گیری‌های راهبردی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. غفلت از آن می‌تواند به از دست دادن موقعیت راهبردی کشور در عرصه بین‌المللی منجر شده و آسیب‌های جدی به امنیت ملی کشور وارد کند. (شهبازی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۹) آینده‌پژوهی در مطالعات بین‌الملل، راهی برای اجتناب از غافلگیری در حوزه‌ای است که می‌تواند به تهدید امنیت ملی و حتی نابودی آن منجر شود. (شهبازی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۳) در طی سال‌های گذشته همکاری افراد مختلف از کشورهای نامتجانس به‌طور فزاینده‌ای حداقل در بین جوامع کسب‌وکار جهانی در حال ظهور است. این گروه هیچ موقعیت جغرافیایی مشترک، طبقه اجتماعی-اقتصادی مشترک، مذهب مشترک، زبان مادری مشترک، و نه یک فرهنگ ملی مشترک با هم دارند. با این حال، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، هنجارها، زبان و رفتار مشترکی را با هم به اشتراک گذاشته‌اند. با یک پا در فرهنگ ملی خود و یک پا در عرصه جهانی، آن‌ها اعضای از فرهنگ جهانی در حال ظهور و قابل‌شناسایی هستند. و این تشابهات تا جایی پیش می‌رود که در برخی موارد، به نظر می‌رسد اشتراکات با دیگران در دهکده جهانی بیشتر از افراد در فرهنگ ملی است. مدرنیسم بر ارزش‌هایی همچون عقل‌گرایی و سکولاریسم و فردگرایی تکیه دارد. آزادی انسان‌ها از تحجر و عقب‌ماندگی، مستلزم گسترش این آموزه‌ها بدون در نظر گرفتن تاریخ، جغرافیا و اعتقادات هر قوم است. در این نظریه، تعلیم و گسترش آموزه‌های مدرنیسم و پذیرش آن از سوی دیگر جوامع، به مفهوم جهانی‌شدن است. پیروان این نظریه معتقدند که فرهنگ لیبرال غرب دارای مجموعه ارزش‌های ذاتاً جهان‌شمول است که با گسترش آن‌ها در دیگر جوامع به‌عنوان «فرهنگ جهانی» زمینه رشد و توسعه کشورهای توسعه‌نیافته فراهم می‌شود. اینان معتقدند که امروزه اتفاق نظر زیادی درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی پدید آمده و لیبرال دموکراسی، پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و تاریخ است. (آقازاده تبریزی، ۱۳۹۲، ص ۷۴-۷۵) نقل این مفهوم از فوکویاما به معنی تأیید وجهه لیبرال دموکراسی توسط این نوشتار نیست، بلکه آنچه مدنظر است، برجسته کردن بُعد و مفهوم جهان‌شمولی و جهانی‌شدن است. این، جنبه مشترک مفاهیم آینده‌پژوهی و پسا‌آینده‌پژوهی است. پسا‌آینده‌پژوهی، مولود و محصول تحقق هدف آینده آینده‌پژوهی (ساختن جامعه آرمانی جهانی) است. هدف غایی پسا‌آینده‌پژوهی، ساختن حکومت آرمانی جهانی است. فلسفه وجودی حکومت آرمانی جهانی، حفظ این هدف تحقق‌یافته (ساختن جامعه آرمانی جهانی) است.

آینده‌پژوهی و علوم سیاسی از خاستگاه‌های مشترکی برخوردارند. (بل، ۱۳۹۲، ص ۵۵) با این حال، تمایز «آینده‌پژوهی» و «پسا‌آینده‌پژوهی» امری اجتناب‌ناپذیر است.

یکی از نمونه مسائل نوپدید، ظهور سازمان ملل جدید به‌عنوان مسئول دولت جهانی است. (عنایت‌الله، ۱۳۹۴، ص ۲۳) در موردکاوی آینده‌پژوهی سازمان ملل، طرح یک لگو به جای پرچم‌های مقابل سازمان ملل پیشنهاد می‌شود. (عنایت‌الله، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۷) پرسشی که باید به آن پرداخت این است که، چرا پساآینده‌پژوهی؟ برخی از دلایل اعتبار قائل شدن برای این حوزه عبارت‌اند از: داشتن ماهیتی سیاسی، آغازگری یک افق جدید، حرکت در ورامرهای دانش، دیدن یک افق جلوتر (فراافق) و طرح‌ریزی قواعد بازی. منازعه مدعیان، بر سر پساآینده‌پژوهی، به نبرد آرماگدون خواهد انجامید. این به مفهوم تأیید مقدمات (صغری) نظریات برخورد تمدن‌های هانتینگتون و پایان تاریخ فوکویاما بوده، که البته به معنی صحه‌گذاری بر حاکمیت لیبرال دموکراسی به‌عنوان نتایج و استنتاج‌های (کبری) این دو نظریه نیست.

نتیجه‌گیری

آنچه بیان شد را می‌توان در یک تعبیر خلاصه کرد؛ از افلاطون تا آرماگدون. پژوهش در زمینه حوزه‌های مطالعات آینده، ایجاد می‌کند بر اساس چهارچوب نظری انتخابی به مؤلفه‌ها و محورهای سه‌گانه ابعاد زمانی (گذشته، حال و آینده)، اجزا (ریشه، تنه و سرشاخه‌های درخت آینده‌پژوهی) و ارکان (عقبه، جایگاه و افق) آینده‌پژوهی پرداخته شود. چهارچوب مفهومی پژوهش مبتنی بر مبانی و مبادی فلسفی، ایفای نقش و دورنمای آینده‌پژوهی است. خاستگاه غرب‌گرایانه و بُعد جامعه‌شناسی - سیاسی به‌عنوان مفروضات اصلی هستند. پرسش‌ها و مسائل اساسی، اصلی و بنیادین عبارت‌اند از دسته‌بندی حوزه‌های مطالعات آینده، تعامل، نقش و جایگاه حوزه‌های مطالعات آینده در سازمان‌ها و بدنه حاکمیت و بنیاد دورنمای آینده به‌طورکلی و کلان. علی‌رغم آنکه پیشینه پژوهشی دارای ارتباط تنگاتنگ با محورهای سه‌گانه یافت نشد، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

هدف، بررسی ارتباط احتمالی مفهوم فلسفی کل‌گرایی با فعالیت‌های آینده‌پژوهان است. انگیزه، توجهی است که خود متفکران آینده‌پژوهی، به‌ویژه وندل بل - که می‌توان او را یکی از معتبرترین نویسندگانی دانست که به فلسفه آینده‌پژوهی پرداخته‌اند - به این موضوع داشته‌اند. (شاهین، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹-۱۵۱) کثرت تفاوت و پیچیدگی روش‌های آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری ضرورت سازمان‌دهی آن‌ها برای رسیدن به درک و شناخت مناسب‌تر را نشان می‌دهد. در الگوی کلاسیک مبنای سازمان‌دهی کمی - کیفی بودن و اکتشافی - هنجاری بودن است و خروجی الگو جدول دسته‌بندی روش‌هاست. در الگوی مارکوس ویناری نیز مبنای سازمان‌دهی کاربرد روش‌ها در مراحل پژوهش است. (مولایی، ۱۳۹۳) مبنای رافائل پوپر، سازمان‌دهی خبره محور - تعاملی بودن و خلاقیت محوری - شواهد محوری بودن است که منتج به چهارچوب الماس روش‌ها می‌شود. (پوپر، ۲۰۰۸) جوزف ووروس، سازمان‌دهی خود را بر

مبنای دو محور تکاملی انقلابی بودن و عمق سطح تحلیل انجام داده و که به نوع شناسی روش‌ها می‌انجامد. (ووروس، ۲۰۰۳؛ فاتح راد، ۲۰۱۴) میکا آلتونن، در الگوش دو محور طبیعت درک سیستم و ابزار کنترل سیستم را مبنا قرار داده و دسته‌بندی نواحی چهارگانه را به‌عنوان خروجی ارائه می‌کند. (آلتونن، ۲۰۰۵) توسعه الگوهای سازمان‌دهی و معیارهای ارزیابی روش‌شناختی به شناخت بهتر جایگاه و کارکرد روش‌ها در آینده‌پژوهی منجر خواهد شد تا در نهایت آینده‌پژوهان بتوانند در مطالعاتشان مجموعه تکنیک‌ها را به‌درستی انتخاب و از آن‌ها استفاده کنند. (حاجیان، ۱۳۹۰، ص ۷۷-۱۰۵) رویارویی با آینده، شناخت و بینش صحیح نسبت به آن، توانایی است که این علم در اختیار انسان قرار داده و تعیین‌کننده جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل و همچنین توسعه توان عملیاتی کشورها خواهد بود. شناخت این امر که آینده‌پژوهی چگونه می‌تواند فرصت‌های مناسب را برای مواجهه منطقی با علوم سیاسی را فراهم کرده و آینده‌ای مطلوب را همراه با شناسایی فرصت‌ها و چالش‌ها در اختیار نظریه‌پردازان و عوامل اجرایی نظام سیاسی قرار دهد، پرسش اصلی این مقاله است که با روشی توصیفی تحلیلی در پی پاسخگویی به آن هستیم. (عیوضی، ۱۳۹۱، ص ۶۹) این نوشته با محور شمردن حقیقت در این معرفت‌شناسی، در مراحل چندگانه بر مطلق یا نسبی بودن آن از دیدگاه مکاتب گوناگون تأکید و نتایج برآمده را بررسی می‌کند و از این رهگذر، بر چگونگی برآمدن معرفت آینده‌پژوهی سیاسی برای پیشبرد سیاست در مسیر مطلوب برای کاستن از هزینه‌ها و نیز کم کردن آزمون و خطا، پای می‌فشارد. (ابراهیمی خوجین، ۱۳۹۱، ص ۲۳۴) معرفت‌شناسی حوزه‌های مطالعات آینده که تحت عنوان «آینده‌اندیشی» طرح شد، بر دو بنیان مفهوم «حقیقت» و رویکرد «نظری-عملی» شکل می‌گیرد. آنچه در سیر حقیقت از کشف، فهم و دریافت تا ساخت، خلق و آفریدن طی می‌شود در سیر پارادایم‌ها نیز از اثبات‌گرایی تا ساخت‌گرایی تکرار می‌شود. «هستی و نیستی» و «بایستی و نبایستی»، نقش حلقه اشتراک و اتصال، جهت انطباق دو نوع آینده‌پژوهی اکتشافی (Exploratory) و هنجاری (Normative) و دو بُعد عینی (Objective) و ذهنی (Subjective) حقیقت را ایفا می‌کنند. با این زمینه‌چینی، طی بررسی روند مفهوم «حقیقت» در تاریخ فلسفه غرب به کمک دیدگاه «تأویل‌شناسی» (Hermeneutics)، طیفی در سه ناحیه حقیقت «افلاطونی، کانتی و نیچه‌ای» و بالطبع آن، سه آینده «ذهنی، بینی و عینی» شکل می‌گیرد. تفکیک این سه ناحیه بر اساس سه رویکرد «نظری، نظری-عملی و عملی»، ماتریسی ۳*۳ را شکل می‌دهد که مبنای انتخاب ابزار کار آینده است. این سه ناحیه و سه رویکرد، به همراه نه مورد دیگر، پانزده حوزه مطالعات آینده را تشکیل می‌دهند که همگی زیرمجموعه «آینده‌اندیشی» هستند. پرسش از جایگاه آینده‌اندیشی به تمایز قائل شدن بین مدیریت و رهبری و تعیین ارتباط و تعامل آینده‌اندیشی با مدیریت و رهبری می‌انجامد. آینده‌اندیشی (حلقه مفقوده مدیریت و رهبری) ایفاگر دو نقش است که عبارت‌اند از:

همگراسازی در ارتباط مدیریت به رهبری و هم‌راستاسازی در ارتباط رهبری به مدیریت. بر همین اساس، جایگاه آینده‌اندیشی در ساختارهای سازمانی و سیاسی، ماورای مدیریت و قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه و قضاییه) و مادون رهبری تعیین می‌شود.

علی‌رغم برخورداری آینده‌پژوهی و علوم سیاسی از خاستگاه‌های مشترک، (بل، ۱۳۹۲، ص ۵۵) ضرورت تمایز «آینده آینده‌پژوهی» و «پساآینده‌پژوهی» اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین همان‌گونه که آینده‌پژوهی زیرمجموعه علوم اجتماعی است، پساآینده‌پژوهی نیز زیرمجموعه علوم سیاسی خواهد بود. هدف غایی آینده‌پژوهی، آینده آینده‌پژوهی و پساآینده‌پژوهی به ترتیب عبارت است از؛ ساختن جامعه آرمانی، جهانی ساختن جامعه آرمانی و ساختن حکومت آرمانی جهانی. پساآینده‌پژوهی با ساختن حکومت آرمانی جهانی به‌عنوان آرزوی تاریخی بشریت، در پی حفظ اهداف غایی تحقق‌یافته آینده‌پژوهی و آینده آینده‌پژوهی است. تشکیل یک حکومت آرمانی جهانی، رؤیایی تاریخی بوده که بارها برای آن تلاش شده و افرادی مانند چنگیز، اسکندر مقدونی، ناپلئون، هیتلر و غیره در پی تحقق آن بودند. علی‌رغم آنکه این خواسته، مطالبه‌ای بر حق، طبیعی، فطری و ذاتی نوع انسان بوده، اما به دلیل انحراف در تأمین و تحقق آن، ماحصل همه اقدامات به یک فرجام ختم شد؛ تلاشی که به تلاشی انجامید.

کتاب‌نامه

الف- کتاب

۱. استرن، ج. پ.، ۱۳۷۳، «نیچه»، عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ چهارم.
۲. براون، استوارت؛ کالینسون، دایان؛ ویلکینسون، رابرت، ۱۳۸۲، «صد فیلسوف قرن بیستم»، عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول.
۳. بل، وندل، ۱۳۹۲، «مبانی آینده‌پژوهی، تاریخچه، اهداف و دانش (علم انسانی برای عصر جدید)»، مصطفی تقوی و محسن محقق، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۴. پدرام، عبدالرحیم؛ جلالی‌وند، عباس، ۱۳۹۳، «مقدمه‌ای بر آینده‌پژوهی: آشنایی با آینده‌پژوهی»، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۵. پورعزت، علی‌اصغر، ۱۳۸۹، «مدیریت راهبردی عصرمدار: رویکرد آینده‌پژوهانه به منافع عمومی»، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۶. دانایی‌فر، حسن؛ الوانی، سیدمهدی؛ آذر، عادل، ۱۳۹۱، «روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع»، تهران، انتشارات صفار-اشراقی، چاپ اول.
۷. رضاییان، علی، ۱۳۷۹، «مبانی سازمان و مدیریت»، علی‌اصغر پورعزت، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهاردهم.
۸. سیدجوادین، سیدرضا، ۱۳۸۹، «نظریه‌های عمومی سازمان و مدیریت و درک متون به

- زبان فارسی»، تهران، انتشارات نگاه دانش، چاپ دوم.
۹. شارب، بیل؛ وندرهیدن، کیس، ۱۳۸۹، «سناریوها برای کسب موفقیت (تبدیل ادراک به اقدام)»، مسعود منزوی، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۱۰. عنایت‌الله، سهیل، ۱۳۹۳، «تحلیل لایه‌لایه‌ای علّت‌ها (نظریه و موردکاوی‌های یک روش‌شناسی یکپارچه و متحول ساز)»، مسعود منزوی، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۱۱. عنایت‌الله، سهیل، ۱۳۹۴، «پرسش از آینده (روش‌ها و ابزارهای تحول سازمانی و اجتماعی)»، مسعود منزوی، تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۱۲. نقیب‌زاده جلالی، میر عبدالحسین، ۱۳۸۶، «درآمدی بر فلسفه»، تهران، انتشارات طهوری، چاپ نهم.

ب- مقالات

۱۳. آقازاده تبریزی، زهرا؛ بهرامی، محسن، (۱۳۹۲)، «آینده فرهنگ»، دومین همایش ملی آینده‌پژوهی، تهران، ۶۹-۸۲.
۱۴. ابراهیمی خوجین، محمدتقی، (۱۳۹۱)، «آینده‌پژوهی سیاسی و معرفت گمشده»، اولین همایش ملی آینده‌پژوهی، تهران: ۲۳۴.
۱۵. حاجیانی، ابراهیم، (۱۳۹۰)، «معیارهای ارزیابی روش‌شناختی تکنیک‌های مطالعات آینده»، فصلنامه راهبرد، تهران، شماره ۵۹، صص ۷۷-۱۰۵.
۱۶. شاهین، کاوه، (۱۳۸۶)، «کل‌گرایی در آینده‌پژوهی»، نشریه روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه)، شماره ۵۲، ۱۲۹-۱۵۱.
۱۷. شهبازی، نجف‌علی؛ غلامی، روح‌الله، (۱۳۹۱)، «آینده‌پژوهی در مطالعات بین‌الملل با رویکرد شبیه‌سازی»، اولین همایش ملی آینده‌پژوهی، تهران، صص ۱۴۵-۱۶۹.
۱۸. عیوضی، محمدرحیم؛ نوازی، علی، (۱۳۹۱)، «جایگاه آینده‌پژوهی در مطالعات علوم سیاسی»، اولین همایش ملی آینده‌پژوهی، تهران، صص ۶۹-۸۷.
۱۹. مقیسه، رضا؛ معلم، محمدحسین؛ علی دادی، علی، (۱۳۹۲)، «فلسفه تاریخ؛ رویکردی مناسب برای آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری اسلامی»، دومین همایش ملی آینده‌پژوهی، ۲۳۲.
۲۰. مولایی، محمد مهدی، (۱۳۹۳)، «مقایسه الگوهای سازمان‌دهی روش‌ها و تکنیک‌های آینده‌پژوهی»، نخستین کنفرانس ملی آینده‌پژوهی، مدیریت و توسعه، ۵۵-۶۹.

ج- لاتین

21. Aaltonen, M.; 2005; "Futures Research Methods as Boundary Objects"; Futura, Vol. 2/3, pp. 29-38.
22. Aaltonen, M. & Barth, t.; 2005; "Making Sense of Future. Analysis of Futures Research Methodology V2.0"; Journal of Futures Studies, Vol. 9(4), pp. 45-60.

23. Carlisle, Howard M.; 1976; **Management, Concepts, and Situations**; Chicago: Science Research Associates.
24. Davis, Keith; 1953; "Management Communication and the Grapevine," Harvard Business Review; 31, No. 5.
25. Egon G. Guba & Yvonna S. Lincoln; 1989; **Competing paradigms in qualitative research in N.K.Dezin**; Y. & lincoln, handbook of qualitative research; pp.105-117; London: Sage.
26. Fatehrad, Mahdi, Jalilvand, Mohammad Reza, Mowlaei, Mohammad Mahdi, Samiie, Saeid and Nasrolahi Vasati, Leila; 2014; "Methodological Coordinates of Transdisciplinary Futures Studies as an Integrated Meta-Paradigm"; Interdisciplinary studies in the humanities (Iranian journal of cultural research); Vol. 6; No. 1(21); pp.135-161.
27. Koontz, Harold and Others; 1988; **Management**; 8th ed., New York: McGraw-Hill, Inc.
28. Popper, Rafael; 2008; "How are Foresight Methods Selected?"; Foresight – The Journal of Futures Studies, Strategic Thinking and Policy; Vol. 10, No. 6.
29. Terry, George R.; 1977; **Principles of Management**; 7th ed., Homewood, Ill.: Richard D. Irwin.
30. Voros, J.; 2003; Genrix Foresight process Framework; Foresight, Vol. 5, No. 3.